

بررسی بیت‌هایی از شاهنامه فردوسی

مصطفی جیحونی

«قسمت چهارم»

۸۸) فرو ریخت آب از مژه مادرش

همی خواند با خون دل داورش

(مل/۲۷۵/۴۶/۱) (مس/۲۵۱/۶۵/۱) (خ/۲۴۹/۷۰/۱)

مصراع دوم بر اساس نسخه‌های (ل - س - لن - ق -

ق^۲ - لی - پ - و - ل^۲ - ب - ۴) و چاپهای مل و مسکو

است. در دو نسخه (آ - ۶)، «درد دل» به جای «خون

دل» آمده که علاوه بر متأخر بودن نسخه‌ها، چندان

مناسب نمی‌نماید. در نسخه فلورانس و چاپ

خالقی مصراع چنین است:

«همی آفرین خواند بر داورش»

فریدون به مادر می‌گوید که برای جنگ با

ضحاک خواهد رفت. با اینکه «فرانک» به پیروزی

پسر یقین دارد، ولی نگرانی او سبب می‌شود که

بگرید و فرزند را به زنهار (= امانت) خدا بسپارد.

«آب» در مصراع اول و «خون دل» در مصراع دوم

هر دو به معنی «اشک» هستند، یعنی که می‌گریست

و با اشک، پروردگار را به یاری می‌خواند. انتخاب

خالقی فقط پیروی از نسخه اساس است و ضبط

دیگر نسخه‌ها درست است.

۸۹) برادر دو بودش، دو فرخ همال

ازو هر دو آزاده مهتر به سال

یکی بود ازیشان کیانوش نام

دگر، نام بَرمایه‌ی شادکام

(مل/۴۶۱/۴۷/۲۷۹ و ۲۸۰) (مس/۲۵۵/۶۵/۱) (خ/۲۵۴ و ۲۵۳/۷۰/۱)

(خ/۲۵۴ و ۲۵۳/۷۰/۱)

جای شگفتی است که بنداری این دو را دوستان

فریدون خوانده است: و کان له رفیقان من اولاد

المرأزبة مخصوصان برزائة الرأی، و رصانة العقل

در حالی که سخن فردوسی بسیار روشن است.

شاید با خود اندیشیده باشد که چرا پیش از این

سخن از آن دو نرفته است، و یا چرا ضحاک آنها را

از میان نبرده است، و به رأی خود آن دو را دوستان

او و از فرزندان مرزبانان نامیده است.

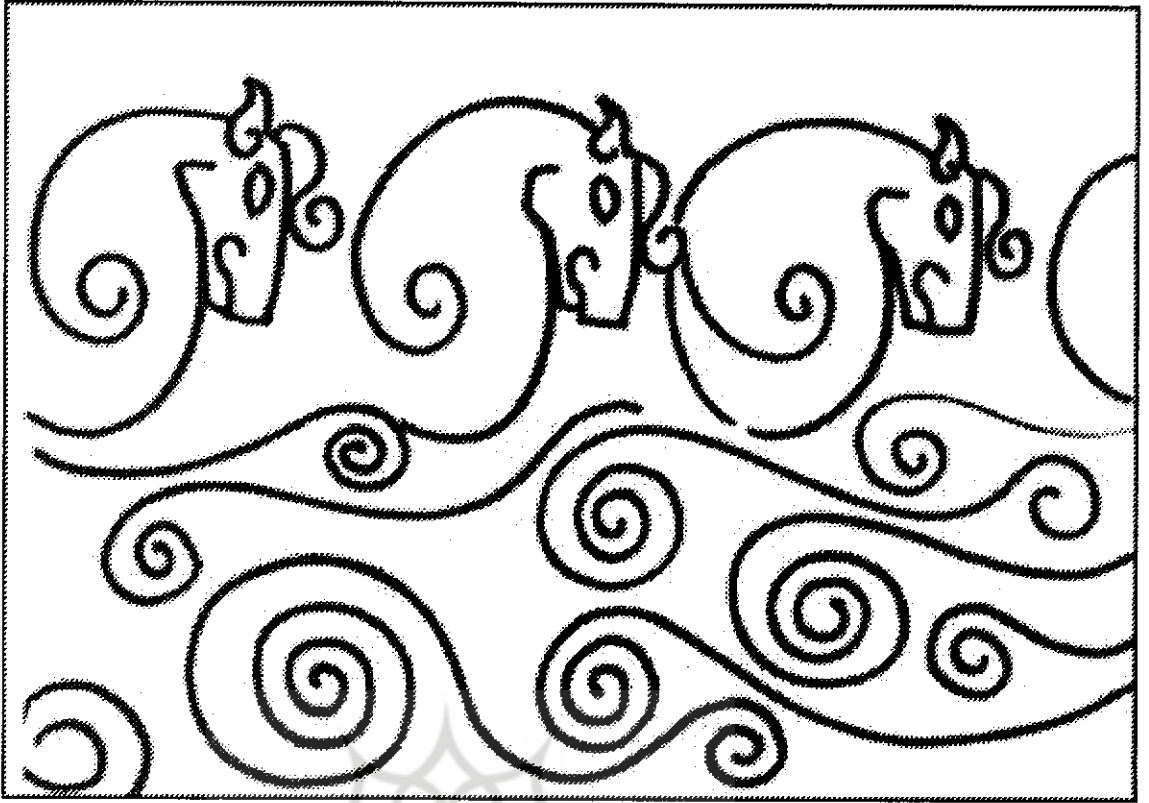
نام برادر فریدون در بندهش «برمایون» و

«کتایون» است. (بندهش. گزارش شادروان مهرداد بهار،

توس، ۱۳۶۹، ص ۱۵۰ و بندهش هندی. تصحیح و ترجمه

رقیه بهزادی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات، ۱۳۶۸، ص ۱۱۸).

آمدن نام «برمایون» در شعر نخستین شاعران



داشته آگاه بوده و نام را خود به اصل بازگردانده باشد. به هر روی نمی‌توان بر اساس متون پهلوی، نامهای شاهنامه را تصحیح کرد، چنانکه در مورد «آبتین» هم نمی‌توان آن‌را به «آبتین» تغییر داد. (البته در مورد «آبتین» کلمه سنسکریت «*aptya*» راهنمای موثقت‌تری برای گزینش وجه فارسی است تا صورت پهلوی یا عربی «اَثفیان» - جزء «آب» و «ap» در دو کلمه فارسی و سنسکریت مشترک است). (برای آگاهی از نظر آقای دکتر خالقی به «نامواره» دکتر محمود افشار، جلد سوم، صفحه ۱۸۲۹ رجوع شود.)

۹۰) بیارید داننده آهنگران

یکی گرز فرمود باید گران

(مل/۴۷/۱/۲۸۳)(مس/۶۵/۱/۲۵۹)(خ/۷۱/۱/۲۵۷)
 مصراع دوم بر اساس نسخه‌های (ل - ق - و - ل - آ - ۲ - ۴)
 و چاپ مسکو است؛ در دیگر نسخه‌ها و چاپها چنین است:

یکی گرز سازید ما را گران س - لن - ق - ۲ - لی - پ - آ - ب
 یکی گرز سازند ما را گران مل
 یکی گرز فرمای ف - خ

پارسی‌گوی نیز درستی نام «برمایه» را روشن‌تر می‌کند، یعنی «پُرمایه» که در چاپهای مل و مسکو انتخاب شده، درست نیست.

نسخه‌های فلورانس و آکسفورد به‌جای «کیانوش»، «کتایونش» دارند:

یکی بود از ایشان کتایونش نام

در درستی ضبط «کتایون» در بندهش شکی نیست. یگانگی پسوند در هر دو نام (کتایون و برمایون) نیز گونه‌ای تأیید درستی آن است. از سوی دیگر با سنجیدن روال هر دو مصراع بیت دوم، چنین برمی‌آید که فردوسی «کیانوش» گفته باشد. اگر «ش» ضمیر در مصراع نخست می‌آمد، فصیح‌تر آن بود که در مصراع دیگر نیز تکرار می‌شد. فردوسی می‌گوید که یکی «کیانوش» نام بود و دیگری «برمایه» نام.

«کتایون» در شاهنامه نام زن است (مادر اسفندیار) و در زبان فارسی این نام بر پسران نهاده نمی‌شود. احتمال می‌رود که کاتب نسخه «ف» (و یا «آ») از متن بندهش یا متن دیگری که نام برادران فریدون را

فریدون از برادران خود می‌خواهد که آهنگران را نزد او بیاورند تا به ساختن گریزی که خود آنرا طرح می‌دهد، فرمان دهد. سازنده گریز برادران او نیستند، بنابراین ضبط اکثریت نسخه‌ها (۷ نسخه) درست نیست و بدین سبب (مل) «سازید» را به «سازند» تغییر داده است.

ضبط فلورانس و انتخاب خالقی هم درست به نظر نمی‌رسد، چرا که برادران باید آهنگران را نزد فریدون ببرند نه اینکه فرمان ساختن گریز از سوی آنها باشد. مفرد بودن ضمیر در «فرمای» نیز مؤید نادرستی این ضبط است. از این رو ضبط نسخه‌های (ل - ق - و - ل - ۲ - ۴) و انتخاب چاپ مسکو درست می‌نماید.

نحو جمله به گونه‌ای است که «فرمود باید» در جای «باید بفرمایم» به کار رفته است.

۹۱) چو بگشاد لب هر دو بشناختند

به بازار آهنگران تاختند

(مل/۱/۴۷/۲۸۴) (مس/۱/۶۵/۲۶۰) (خ/۱/۷۱/۲۵۸)

ضبط بالا بر اساس نسخه‌های (ف - ل - س - ق - ب) و چاپ خالقی است. در دیگر نسخه‌ها و چاپها بیت چنین است:

چو بگشاد لب، هر دو بشناختند

به بازار آهنگران تاختند

لن - ق - ۲ - لی - پ - و - آ - مل

... .. بشناختند

... .. تاختند

ل - ۲ - ۴ - مس

... .. برخاستند

به گفتار او دل بیاراستند ۶

ضبط شش نسخه و انتخاب «مل» درست نیست، چرا که «تافتن» و «شناختن» هر دو به یک معنا هستند و حشو است. انتخاب چاپ مسکو علاوه بر عیب گفته شده، اشکال دیگری در قافیه دارد. شناسه «تند» نمی‌تواند قافیه به حساب آید، بنابراین قافیه هم غلط می‌شود.

ضبط نسخه (۶) درست است، ولی هم متأخر

است و هم به سبب ندانستن معنی «شناختن» در بیت تغییر اساسی روا داشته است.

فقط انتخاب خالقی درست است و «شناختن» در اینجا به معنی «درک کردن» است که هم می‌تواند درک کردن فرمان فریدون باشد و هم آگاهی از جا و وجود آهنگران داننده.

۹۲) رسـیـلنـد - بـسـرتـاـزـانـنـونـد -

به جایی که یزدان پرستان بوند ...

... همانگه کمر بست و اندر کشید

نکرد آن سخن را بریشان پدید

(مل/۱/۴۷/۴۸ و ۳۰۵/۳۲۳ تا ۳۰۰/مس/ملحقات)

(خ/۱/۷۲/۷۳ و ۲۷۴/۲۹۲ تا ۲۷۶)

در چاپ مسکو ۲۱ بیت اصیل که در نسخه لندن هم آمده است، بی‌هیچ منطقی جزو ملحقات آورده شده. فقط به دلیل اینکه در ترجمه بنداری نیست. بسیاری از بیت‌های شاهنامه و یا پاره‌ای از داستانها را بنداری ترجمه نکرده است. این ترجمه به لحاظ شناسایی کلمه اصیل در شاهنامه و یا برداشت بنداری در هشتصد سال پیش از مفهوم بیت بسیار قابل اتکاء است. بنداری ایرانی و فارسی‌زبان بوده و آن‌گونه که از ترجمه او برمی‌آید انسان دانشمندی بوده، ولی به هیچ روی از این نظر قابل اعتماد نیست. علی‌یاف و عثمانوف در چاپ دوم (بنیاد پهلوی) این بیت‌ها را در متن آورده‌اند. مصراع دوم بیت نخست بر اساس ضبط سه نسخه (ف - آ - ل - ۲) و چاپ خالقی است. دیگر نسخه‌ها و چاپ مل «بدند» به جای «بوند» دارند.

۹۳) سوی مهتر آمد به سان پری

نسهانی بیامختش افسونگری

که تا بندها را بدانند کلید

گشاده به افسون کنند ناپدید

(مل/۱/۴۸/۳۰۵ و ۳۰۶/خ/۱/۷۲/۲۷۹ و ۲۷۸)

در چاپ خالقی بر اساس دو نسخه (ف - آ) «کجا» به جای «که تا» در آغاز بیت دوم انتخاب شده است. «کجا» گاهی به جای «که» موصول می‌آید، ولی در اینجا «که» برای رساندن مفهوم کافی نیست، مرد

ایزدپرست نزد فریدون آمده و او را افسونگری آموخته است «که تا» (تا) کلید بندها را بشناسد و آنها را بگشاید و با افسون ناپدید کند.

اکنون که به نثر هم بیان می‌شود وجود «تا» لازم است. از سوی دیگر «که تا» در بسیاری از نسخه‌ها آمده است. از این رو به نظر می‌رسد که انتخاب «مل» مناسب‌تر باشد.

۹۴) چو آن ایزدی رفتنِ کارِ او

بدینند و آن بختِ بیدارِ او

(مل/۴۸/۱/۳۱۱)(خ/۷۲/۱/۲۸۴)

مصراع اول برابر ضبط نسخه‌های (س - ق - ب - ۲ - ب - ۶) می‌باشد (البته بی‌توجه به تفاوت «او» و «اوی»). ضبط دیگر نسخه‌ها و چاپها چنین است:

چو آن ایزدی رفتن و کار او ل - لن - لی - پ - آ - مل
 ... رفتن و ایزدی کار او ق - و - ۴
 ... رفتن ایزدی کار او ف - خ
 ... بافره گشت پیکار او ل - ۲

در نسخه‌های (ق - ۲ - ب - و - ب) و چاپهای مل و خالقی «اوی» به جای «او» آمده است. ضبط نسخه «ل» قابل بحث نیست. نسخه‌هایی که «او» عطف در میانه آورده‌اند (ل - لن - لی - پ - آ - ق - و - ۴ و چاپ مل)، «رفتن» را به معنای متعارف «روان شدن از جایی به جایی» گرفته‌اند که درست نیست.

«رفتن» در این بیت به معنای «رواج» و «روایی» و «رونق» است. (علامه دهخدا آنرا در همین بیت به «روش، رفتار، آیین» معنا کرده است). پس «رفتن» کار» به معنی رواج و رونق کار است، و چون آن مرد یزدان‌پرست فریدون را راهنمایی کرده و به او افسون آموخته است «رواج کار» (رونق کار) او «ایزدی» خوانده شده است. در ضبط فلورانس و انتخاب خالقی، کار فریدون ایزدی خوانده شده. وقتی کار ایزدی باشد دیگر نیازی به اشاره به «روایی» آن نیست، کار ایزدی خود رونق دارد. پیداست که آقای خالقی معنی درست «رفتن» را خلاف «مل» دریافته است. از این رو ضبط نسخه‌های (س - ق - ب - ۲ - ب - ۶) درست‌تر به نظر می‌رسد.

۹۵) برادرش هر دو بها خاستند

تبه گردنش را بیاراستند

(مل/۴۸/۱/۳۱۲)(خ/۷۲/۱/۲۸۵)

مصراع نخست بر اساس نسخه «ق» است. این مصراع در دیگر نسخه‌ها و چاپها چنین است:

برادرش هر دو برو خاستند ف - خ
 ... برون خاستند ل
 ... به کین خاستند آ
 ... چو برخاستند ل - ۲

برادرش را هر دو برخاستند س - لن - ق - ۲ - ب - پ - ب
 برادرش پس ...
 برادر همی ...
 برادر سبک ...

نسخه‌هایی که «برخاستند» دارند، برای درست کردن وزن ناچار شده‌اند کلمه‌ای به این مصراع بیفزایند. «را» که وجود آن بی‌معنی است و دیگر واژه‌ها چون «پس»، «همی»، «سبک» و «چو» نیز بی‌اینکه لازم باشند افزوده شده‌اند.

ضبط نسخه «ل» نیز درست نیست، زیرا آنها در بیابان هستند و جایی نبوده است که «برون» منطقی داشته باشد. شاید نسخه فلورانس نیز از روی نسخه‌ای نوشته شده باشد که «برون» داشته و کاتب آنرا به «برو» بدل کرده باشد.

«برکسی خاستن» ترکیب غریبی است که نه فقط در جای دیگر شاهنامه به کار نرفته است، گمان می‌رود که در ادب فارسی سابقه نداشته باشد. گمان می‌کنم معنی «قیام کردن علیه کسی» به ذهن دکتر خالقی رسیده باشد که آنرا انتخاب کرده است، این معنی بر چنین ترکیبی مترتب نیست. ایراد دیگر این است که در کنار هم آمدن ضمیر «ش» در «برادرش» و «او» در «برو» حشو است. این ضبط هم نادرست می‌نماید. از همه و جوه، ضبط نسخه «ق» از همه مناسب‌تر است. همگی بر خوان نشسته بودند؛ پس از اینکه فریدون برای خوابیدن به دامنه کوه رفت، برادران نیز برخاستند و عزم نابودی او کردند.

چنان چون بود مرد دیهیم جوی

(مل/۱/۴۸/۳۲۴) (مس/۱/۶۶/۲۷۵) (خ/۱/۷۳/۲۹۳)

«مرد» در مصراع دوم بر اساس نسخه‌های (ل - س - لن - ق - لی - پ) و چاپهای مل و مسکو است. در نسخه‌های (ف - و - آ - ل - ب - ۴ - ۶) و چاپ خالقی «شاه» به جای «مرد» آمده است. «شاه» خود «دیهیم‌دار» است، چنانکه بارها در شاهنامه این صفت برای شاه به کار رفته است. «مرد» درست می‌نماید که جوینده دیهیم شاهی است. البته پیش از این هم فریدون «شاه» خوانده شده است، ولی ترکیب «شاه دیهیم جوی» درست نمی‌نماید، علاوه بر این بسیاری نسخه‌های کهن «مرد» ضبط کرده‌اند.

۹۷) دگر منزل آن شاه آزادمرد

لب دجله و شهر بغداد کرد

(مل/۱/۴۸/۳۲۶) (مس/۱/۶۷/۲۷۷) (خ/۱/۷۳/۲۹۵)

«تیسفون» که بغداد کنونی در نزدیکی آن ساخته شده است، پیش از زمان اشکانیان هم وجود داشته است و آنان این شهر را پایتخت خویش قرار دادند و بر وسعت آن افزودند. در زمان ساسانیان نیز پایتخت زمستانی باقی ماند.

بنای بغداد کنونی در سال ۱۴۵ ه. ق به فرمان منصور خلیفه عباسی آغاز شد. «نام بغداد مأخوذ از نام آبادیهایی است که در ادوار پیش از اسلام در این محل دایر بود، و بعضی آنرا از ریشه فارسی [بغ + داد = داده خدا، عطیه الهی] شمرده‌اند، ولی آنچه مسلم است اینکه در یکی از مأخذ عهد حمورابی (حدود ۱۸۰ ق. م) از شهر بغداد اسم برده شده است.»^{۶۶} (دایرةالمعارف مصاحب)

در مورد اینکه چرا در شاهنامه نام «بغداد» آمده، در حالی که این شهری است که پس از اسلام بنا نهاده شده و شهرت آن در دوره عباسیان است، می‌توان دو گونه احتمال داد:

۱- این نام در مأخذ مورد استفاده فردوسی به همین صورت آمده باشد، کما اینکه در نوشته‌های عهد حمورابی هم آمده است. دیرینگی شاهنامه و

اسطوره حتی می‌تواند کهن‌تر از آن زمان هم باشد. ۲- فردوسی با غرض خاص این نام را آورده باشد؛ برای اینکه «عباسیان» را به «ضحاک» منتسب کند. پس از این خواهیم دید که ضحاک در بغداد نیست. اگر از این شهر نام برده نمی‌شد، خللی در داستان پدید نمی‌آمد. پایتخت ضحاک «بیت المقدس» است که بسیار نزدیک به «دمشق» پایتخت «امویان» و شهر جایگاه «معاویه» بوده است. دمشق از شهرهای باستانی است که چهارهزار سال پیش از میلاد هم وجود داشته است.

به هر روی هر دو امکان هست، ولی صورت دوم هر چند متأخر است، با روال اندیشه ایران دوستی فردوسی همخوانی بیشتر دارد، که بدین ترتیب امویان و عباسیان را به ضحاک اهریمنی وابسته کند. دلپسند دیگر ایرانیان هم هست.

«غررالسیر» ثعالبی نزدیکترین متن به شاهنامه است. درخور یادآوری است که در این کتاب از بغداد و بیت المقدس ذکری نرفته است. نام «بغداد» دو بار در این کتاب آمده است، ولی نه در زمان اسطوره، بلکه در جایی که به پس از اسلام راجع است. (ثعالبی یک بار مثلی از زبان مردم عامی بغداد نقل می‌کند و بار دیگر این نام در شعری که از ابوتام نقل شده آمده است).

۹۸) که مگذار یک پشه را تا نخست

جوازی نیابی به مهرم درست

(مل/۱/۴۹/۳۳۳) (مس/۱/۶۷/۲۸۴) (خ/۱/۷۴/۳۰۰)

مصراع نخست براساس دو نسخه «ف» و «ل» و چاپهای مسکو و خالقی است. «گذاشتن» در این بیت به معنای «عبور دادن» است، و همین غلّو (که حتی پشه را هم بدان سوی رودخانه نبرند) مندرج در این دو نسخه کهن درست‌تر به نظر می‌رسد.

مصراع دوم براساس نسخه‌های (س - لن - ق - لی - پ - و - آ - ل - ب) و چاپ «مل» است، در نسخه‌ها و چاپهای دیگر چنین است:

جوازی نیابی به مهری درست ف - خ

«تاسه» و «تاسه - برافندان» و «تاسه کردن» و «تاسه گرفتن» و «تاسیدن» نزدیک به همین مضمون و نیز «مضطرب و اندوهناک شدن» و «خستگی و کوفتگی» اراده شده است.

در فرهنگ معین «تاسیدن» برابر «تفسیدن» دانسته شده و به «نفس زدن پیاپی انسان و حیوان از کثرت گرما» معنا شده است، ظاهراً به اعتبار نوشته زیر از تاریخ بیهقی: «روز سخت گرم شد و ریگ بتفسید و لشکر و ستوران از تشنگی بتاسیدند.» که این استنباط چندان درست به نظر نمی‌رسد و «تاسیدن» در عبارت بیهقی می‌تواند به همان معنی «کیود شدن به هر سببی» باشد (از جمله گرما).

معنی بیت روشن است و مؤید معنایی که ارائه خواهد شد بیت بعد از آن است که در هر دو چاپ مسکو و خالقی بی سبب به حاشیه برده شده است. گذشتن فریدون و لشکریان از دجله امری الهی است و تاختن اسبها بر آب نیز شگفت نیست؛ می‌خواهد بگوید که «از (نرم) تاختن اسبان برآب، سواران چنان آسوده بودند که در خواب شدند.» (سر به خواب اندر آمدن کنایه از آسودگی است و چندین بار در شاهنامه به کار رفته است).

از این‌رو ضبط نسخه‌های (ف - آ - ب - ۶) درست است و احتیاج به تغییر ندارد. همه واژه‌های غریبی که در نسخه‌ها آمده مصحف «تازیدن» هستند. (آقای دکتر خالقی دلیل خود برای انتخاب «تاسیدن» را در مقاله «چهل و یک نکته در ابیات شاهنامه» مندرج در نامواره دکتر محمود افشار، جلد سوم بیان کرده‌اند و مبنای ایشان نیز نوشته بیهقی است).

۱۰۰) به آب اندرون تن برآورد و یال

چو اندر شب تیره بازی خیال

(مل/۳۳۹/۴۹/۱)

این بیت فقط در دو نسخه «و» و «۴» نیست، ولی در هر دو چاپ مسکو و خالقی به حاشیه برده شده است. در چاپ دوم علی‌یف و عثمانوف با همین ترکیب به متن آمده است. ضبط آن در نسخه‌ها و چاپ مل چنین است:

جوازی نیابی و مهوری درست ل - س

جوازی به مهور نیابی درست ق ۲ - ۴ - ۶

«مهوری» که در نسخه‌های «ف» و «ل» آمده درست به نظر نمی‌رسد؛ یکی آنکه در چنان شرایطی که ضحاک نگران است، آن هم از سوی کساح شاهنشهان (= ایران)، دور می‌نماید که مهور کسی دیگر را قبول داشته باشد. اصولاً خودکامگانی چون ضحاک به هیچ کس اطمینان ندارند. دیگر اینکه بنداری هم بیت را چنین ترجمه کرده است:

فامتعوا و قالوا لابد من جواز من الملک

۹۹) سر سرکشان اندر آمد به خواب

ز تازیدن بادپایان برآب

(مل/۳۳۹/۴۹/۱/خ/۳۰۶/۷۴/۱)

با اینکه بیت در همه نسخه‌های اساس چاپ مسکو موجود است، آن را در متن نیاورده‌اند. مصراع دوم در نسخه‌ها و چاپها چنین است («ق» این بیت را ندارد):

ز تازیدن بادپایان برآب ف - آ - ب - ۶

..... چارپایان ق ۲

ز بازیدن بادپایان در آب ل

ز نالیدن چارپایان س

ز ناهیدن برآب لن

ز نادیدن درآب لی

ز تازیدن بادپایان بآب پ - مل

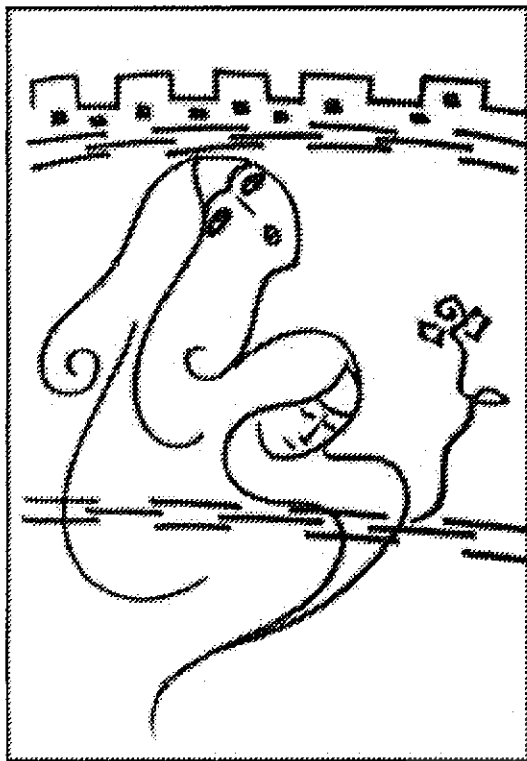
ز ناسیندن چارپایان درآب (حرف سوم نقطه ندارد) و

ز نادیدن بادپایان برآب ل ۲

ز ناسیدن (ناهیدن) چارپایان برآب ۴

علی‌یف و عثمانوف «بازیدن» نسخه «ل» را انتخاب کرده‌اند. معلوم نیست این کلمه در اینجا به چه معنی می‌تواند باشد. آنرا می‌توان مصدر متعدی «بآختن» دانست (معین)، ولی ربطی به این بیت ندارد.

تصحیح قیاسی آقای خالقی هم درست نیست. «تاسیدن» به معنی کیود شدن و به حالت خفگی افتادن است. «تاس بردن» به معنی کیود شدن در کرمانشاه به کار می‌رود. در لغتنامه زیر «تاس»،



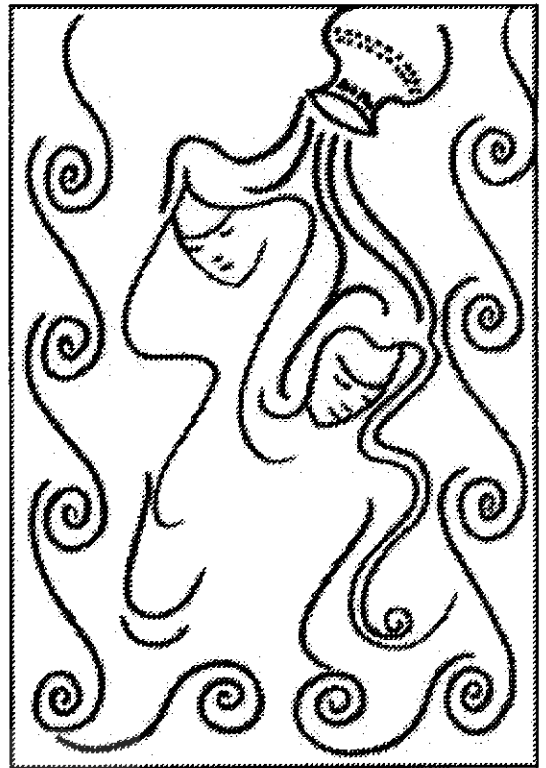
- به آب اندرون تن برآورد و یال
چُن اندر شب تیره بازی خیال (ن)
.....
چو
..... برآورد یال
چو
بداب اندرون تن برآورده یال
چنان چون
ز آب اندرون تن برآورد و یال
چنان چون شب تیره تار خیال (پ - مل)
.....
بازی خیال (آ)
.....
به آب
باری خیال (ل)
.....

خیال، شب‌بازی» دارد که در کتاب سخن، شماره ۲، زمستان ۶۸، ص ۱۴۵۷ مندرج است. پس از ایشان آقای دکتر محمدعلی موحد نیز ذیلی بر مقاله پیشین نوشته، که در کتاب سخن، شماره ۳، تابستان ۱۳۷۱، ص ۴۲ تا ۵۹ به چاپ رسیده است).

- اندر خیال (ق)
.....
بازی خیال (لن - ب)
.....
تن برآورده پاک
.....

۱۰۱) به خشکی کشیدند سر کینه‌جوی
به بیت‌المقدس نهادند روی
چو بر پهلوانی، زبان رانند
همی «گنگ‌دز هوخت» ش خوانند
به تازی، کنون، «خانه پاک» خوان
برآورده ایوان ضحاک دان
(مل/۱/۴۹ تا ۳۴۱/۳۴۳) (مس/۱/۶۸ تا ۲۹۰/۲۹۲)
(خ/۱/۷۴ تا ۳۰۹/۳۰۷)
«کشیدند» مصراع اول بیت نخست براساس ضبط دو نسخه «ل» و «ق» است. در دیگر نسخه‌ها و هر سه چاپ «رسیدند» آمده است. چون فریدون و سواران او در آب دجله هستند و از آنجا به خشکی می‌روند، «کشیدن» که معمولاً برای رفتن از آب به خشکی به کار می‌رود مناسب‌تر است. بویژه که در دو نسخه کهن هم آمده است. در مورد «کشتی» و «قایق» نیز اصطلاح «به خشکی کشیدن» و «به ساحل کشیدن» به کار می‌رود.

بازی به خاک (لی)
سبب گوناگون بودن ضبط‌ها در نسخه‌های خطی و به حاشیه رفتن در چاپها، ندانستن معنی «بازی خیال» یا «بازی خیال» بوده است. در این بازی (نمایش سایه‌ای) سایه عروسکها بر پرده‌ای می‌افتاده و داستانی مصور به بیننده ارائه می‌شده است. حرکت سایه‌ها نرم و رؤیانا انگیز بوده است. در تصویری که فردوسی ارائه داده است، اسبان در آب می‌تازند، چنان نرم که سواران از آسودگی در خواب می‌روند، تن و یال اسبان از آب بیرون می‌آید و در آن فرو می‌رود، مانند بازی خیال در شب تیره. کسره اضافه در این ترکیب نمی‌تواند در وزن شاهنامه به تلفظ درآید و سکون مؤکد بر روی «یاء» جای کسره را می‌گیرد.
گمان می‌رود شاهنامه کهن‌ترین مأخذ زبان فارسی باشد که در آن از «بازی خیال» نام برده شده است. (آقای دکتر عباس زریاب مقاله‌ای درباره «لعبت بازی، بازی



است، در چاپ مسکو (حتی در چاپ دوم) صورت تصحیف شده و نادرست انتخاب شده است. (درباره این بیت آقای دکتر خالقی مطلق در مقاله‌ای به نام "چهل و یک نکته در ابیات شاهنامه" نظری درست ارائه داده است که در نامواره دکتر محمود افشار، ج ۳، ص ۱۸۳۱ مندرج است).

صورت تصحیف شده دیگر آن، یعنی «گنگ دژ هرج» در «برهان قاطع» آمده است که همانجا در حاشیه، مرحوم دکتر معین به این تصحیف اشاره کرده است.

«هوخت» کلمه «پهلوی» و به معنی «نیک و خوب» است. فردوسی هم در همین سه بیت ترکیب‌های هم‌معنی «بیت‌المقدس» و «گنگ‌دز هوخت» و «خانه پاک» را به سه زبان عربی و پهلوی و فارسی ارائه داده است.

ظاهراً «گنگ» نیز معادل «بیت» سریانی و عبری (בֵּית) و «بیت» عربی است. این کلمه هم به معنی «خانه» است و هم شهری که در آن عبادتگاهی ساخته شده باشد.

در شاهنامه از سه «گنگ» نام برده شده است؛ یکی همین «گنگ دژ هوخت»، دیگر «بهشت گنگ» (که احتمالاً همان «گنگ سیاوش» است که در آنجا همیشه بهار بوده است) و سه دیگر «گنگ افراسیاب» که جایگاهی بوده که در زیر زمین و از آهن ساخته شده بوده است.

در نسخه فلورانس، خواننده‌ای به خطی ریزتر از خط متن و متفاوت با آن گاهی برخی واژه‌های دشوار را معنی کرده است. (گاهی به فارسی و گاهی به ترکی). در اینجا تا آن حد که در نسخه عکسی آن (چاپ دانشگاه و مؤسسه دایرةالمعارف بزرگ اسلامی) مشخص است «گنگ» را به «دیر» معنا کرده که با معنی «بیت» سریانی و عبری تناسب دارد.

صاحب برهان قاطع زیر «گنگ دژهوخت» نوشته است: "نام بیت‌المقدس است و سریانی ایلیا خوانندش". این مطلب با یگانگی آن با «بیت ایل» (= بیت لیل) درخور توجه است.

«چو» در آغاز بیت دوم براساس نسخه‌های (س - ق - ق^۲ - لی - پ - ۶) و چاپ «مل» است. در دیگر نسخه‌ها و چاپها «که» آمده است. «چو» در اینجا به معنی «آنگاه که» می‌باشد، یعنی آنگاه که به زبان پهلوی سخن می‌گفتند آن را «گنگ دز هوخت» می‌خواندند. «که» نمی‌تواند به معنای «آنگاه که» باشد، ولی «چو» و «چون» در این معنا فراوان به کار رفته است.

مصراع دوم بیت دوم در نسخه‌ها و چاپها چنین است:

همی گنگ‌دز هوختش خواندند

ف - پ - ب - مل - خالقی

... .. هودجش ل - ق - ۶ - س

همی گنگ دز هوختش خواندند

... .. هودجش (حرف چهارم نقطه ندارد) لن - و - آ

... .. هودجش (حرف سوم و چهارم نقطه ندارد) ق

هودجش ل^۲

همی گنگ در موجدش ۴

آشکار است که همه شکلها مصحف «هوختش» هستند. با اینکه «مل» درست انتخاب کرده و در این باره (در مورد این واژه) «نولدکه» هم سخن گفته

در هر حال اگر «بیت» و «گنگ» به یک معنی باشند، شناخت واژه پهلوی «گنگ» آسانتر می‌شود. دیگر اینکه «ولف» ظاهراً به اعتبار نوشته «نولدکه» ترکیب «دژ هوخت گنگ» را با ضم «د» خوانده که درست نیست. «دژ» یا «دز» در این ترکیب به معنی «قلعه» می‌باشد و هیچ ربطی به «دژ» و «دش» به معنی «بد» ندارد. یکسان دانستن «دژ هوخت گنگ» (یا «گنگ دژ هوخت») با «گنگ دژ» هم درست نیست.

۱۰۲ همان به که ما را بدین جای جنگ

شتابیدن آید به روز درنگ

(مل/۱/۴۹/۳۵۱)(مس/۱/۶۸/۳۰۰)(خ/۱/۷۵/۳۱۷)

مصراع دوم براساس نسخه‌های (ف-ل-ق-و-آ) و چاپ مسکو است. در دیگر نسخه‌ها و چاپهای مل و خالقی «شتابیدن آید به جای درنگ» آمده است. هرگاه لشکری به شهری حمله می‌برده است، معمول چنان بوده که یک روز برای سازمان دادن جنگ و در جای مناسب قرار گرفتن، دست به هجوم نمی‌زده‌اند. (البته گاهی محاصره شهر و درنگ به ماهها می‌کشیده).

نسخه‌های متأخر به سبب ندانستن این معنا، «به روز» را به «به جای» تغییر داده‌اند. به هر روی سه نسخه کهن شاهنامه حکم می‌کنند که همین وجه درست است.

«به» به معنی «در» می‌باشد، یعنی که در روز توقف (درنگ) به حمله دست بزنند. ترجمه بنداری گویای شتاب آوردن است تا دشمن نتواند آماده شود، نمی‌توان قضاوت کرد که او کدام ضبط را ترجمه کرده است: فنادی بالعسکر و امرهم بالهجوم علی تلک القصور قبل احتشاد مستحفظیها و المولکین بها للمدافعة و الممانعة.

درخور یادآوری است که در آن هنگام، فریدون و لشکریان در یک میلی بیت المقدس بوده‌اند. درنگ یکروزه آنان سبب آگاهی دروازه‌بانان و نگاهبانان می‌شده است.

۱۰۳ بفرمود شستن سرانشان نخست

روانشان از آن تیرگی‌ها بشست

ره داورِ پاک بنمودشان ز آلودگی پس بپالودشان که پرورده بت پرستان بُنند

سراسیمه بر سانِ مستان بُنند

(مل/۱/۵۰/۳۶۵)(مس/۱/۶۹/۳۱۴)

(خ/۱/۷۶/۳۳۱)

در چاپ (مل) «تانشان» به جای «سرانشان» در مصراع اول بیت نخست آمده که در هیچ یک از نسخه‌های اساس چاپهای مسکو و خالقی از جمله نسخه پاریس که اساس چاپ «مل» بوده، نیست. مصراع دوم این بیت براساس نسخه‌های (ل-ق) و چاپ مسکو می‌باشد، در دیگر نسخه‌ها و چاپها چنین است:

روانشان بر از تیرگی‌ها بشست ق ۲

... ز پس آ

... پس از تیره کینه ل ۲

... پس از تیرگی‌ها بشست

ف-س-لن-لی-پ-و-ب-۴-مل-خ

ز دلشان همه ۶

با شست و شوی سر شهرناز و ارنواز همه کارها به اتمام نرسیده است. این کار فقط برای پاک کردن تیرگی‌هاست. پس از اینکه راه یزدان را بدانها می‌نماید، کار تمام است و آلودگی آنان پایان می‌گیرد، از این رو بهتر می‌نماید که «پس» در بیت دوم بیاید. به نظر می‌رسد که ضبط نسخه‌های لندن و قاهره و چاپ مسکو مناسب‌تر باشد. مصراع دوم بیت دوم براساس نسخه‌های (ل-ق) و چاپ مسکو می‌باشد. در نسخه‌ها و چاپهای دیگر چنین است:

از آلودگی سر بپالودشان ف-خ

از آلودگی‌ها بپالودشان س

ز آلودگی‌ها ... لن-ق-۲-لی-پ-آ-ل-۲-ب-مل

ز آلودگی سر بپالودشان و-۴-۶

فقط چهار نسخه (ف-و-۴-۶) و چاپ خالقی در این مصراع «سر» دارند. «سر پالودن» را نمی‌توان مصدر مرکب دانست، بنابراین باید کسره اضافه در ترکیب اضافی «آلودگی سر» به ضرورت وزن حذف شود که چندان مناسب نمی‌نماید. «سر» به عنوان

قسمتی از تن است که بر روی آن جای دارد و نه منظروف آن یعنی «مغز». اگر بنا باشد چیزی از آلودگی پالوده شود مغز آنهاست و نه سر آنها. بنابراین «ز آلودگیها بیالودشان» که در بسیاری نسخه‌ها و چاپ مل آمده و یا «ز آلودگی پس ...» یعنی ضبط دو نسخه قدیمی (ل - ق) مناسب است که به سبب کهن بودن این دو نسخه، ضبط اخیر ترجیح دارد. «ز» آغاز مصراع بر «از» برتری دارد، چرا که دو مصوت «آ» و «ا» پشت سر هم قرار نمی‌گیرند.

بیت سوم در نسخه «ق» نیست. ضبط همه نسخه‌ها جز «ف» همان است که در بالا آمده است، ولی در این نسخه و به تبع آن در چاپ خالقی چنین است: «جن آسیمه بر سانِ مستان بُدند».

«آسیمه» صفت است؛ دست کم در شاهنامه دیده نشده است که جانشین اسم شود. حتی اگر چنین باشد با آمدن «چو» (چن) می‌بایستی به صورت جمع می‌آمد، یعنی: چون آسیمگان از این‌رو به نظر می‌رسد که ضبط دیگر نسخه‌ها درست باشد.

اما آلودگی شهرناز و ارنواز چیست؟ آنان از بت‌پرستان (نمایندگان اهریمن) چه آموخته‌اند؟ در بیت شماره (۶۷) همین نوشته گفته شد که آن دو ایزدبانوی باروری هستند. آنچه ضحاک به آنان آموخته «نازایی» است. اکنون فریدون با شستن آنها در حقیقت «سترونی» آن دو را می‌شوید.

گفته نشده که سر آنان با چه شسته شده است. پاسخ این پرسش در «وندیداد» مندرج است. در همین زمان هم زنان نازا (در میان عوام) سر خود را با گمیز می‌شویند. (برای آگاهی بیشتر به «وندیداد» در کتاب اوستا، گزارش جلیل دستخواه، انتشارات مروارید نگاه کنید. بویژه جاهایی که در مورد زدودن ناپاکها سخن به میان آمده است).

اصطلاحی در زبان فارسی هست با عبارت «آب توبه بر سر کسی ریختن» این اصطلاح در «الغتنامه فارسی» چنین معنا شده است: «و او را غسل دادن با نیت ترک اعمال زشت و این عمل بیشتر با

روسیپانی شود که از کرده‌ها توبه کنند. کسی را توبه دادن. «الغتنامه فارسی. «آ- آبروی». دکتر محمد دبیرسیاقی، ص ۳۸) نمی‌دانم که این کار با غسل دادن توأم بوده است یا نه. آیا «آب توبه» می‌تواند صرف استعاره‌ای باشد؟ و نمی‌دانم کار فریدون را می‌توان با این اصطلاح مرتبط دانست یا نه؟

۱۰۴) پس آن خواهران جهاندار جم به نرگس گل سرخ دادند نم گشادند بر آفریدون سخن

که نو باش تا هست گیتی کهن

(مل/۱/۵۰ و ۳۶۸ و ۳۶۹) (مس/۱/۱۹ و ۳۱۵ و ۳۱۶)

(خ/۱/۷۶ و ۳۳۲ و ۳۳۳)

مصراع دوم بیت نخست براساس نسخه‌های (ق - آ) می‌باشد. ضبط دیگر نسخه‌ها و چاپها چنین است:

ز نرگس گل سرخ دادند نم لی - پ - ل - ب - مل
... .. را داد نم س - ق - ۲
ز نرگس | | سرخ دادند نم لن
به نرگس گل سرخ را داد نم ف - ل - خ
(نقل ضبط «ل» بر اساس نوشته‌های خالقی است).

... .. داده نم و - ۴ - ۶ - مس
در چگونگی ضبط «ل» نوشته مصححین چاپ مسکو و آقای خالقی اختلاف دارد. نمی‌دانم چه نقلی درست است. در این مصراع «به» بجا و به معنای «یا» می‌باشد و «ز» هم مناسب می‌نماید.

آنچه در نسخه‌های «ق» و «آ» آمده است از هیچ نظر عیب ندارد، یعنی فاعل جمع و فعل جمع است و با ترجمه بنداری هم توافق دارد: فلما وقعت اعینهما علی آفریدون حوکتهم العروق التوازع، و تفجرت من محاجرهما الدموع الهوامع.

علاوه بر این جز در مورد حرف اضافه با نسخه‌های (لی - پ - ل - ب - لن) یکسان است. در چاپ مسکو با وصفی کردن فعل مسأله را حل کرده‌اند، و این مصرع معترضه‌ای میان دو بیت می‌شود. ولی اگر در نسخه «ل» چنان نباشد، بر اساس نسخه‌های متأخر نمی‌توان چنین تغییری داد، بویژه که با ترجمه بنداری نمی‌خواند.

ایراد انتخاب آقای خالقی این است که فعل و

فاعل از هم پیروی نمی‌کنند، فاعل جمع و فعل مفرد است. البته این طرز استعمال فعل و فاعل در شاهنامه و دیگر نوشته‌های قرنهای چهارم و پنجم بی سابقه نیست، ولی اگر در نسخه‌ای قدیمی و معتبر وجهی آمده باشد که این‌گونه ایرادها بر آن وارد نباشد، انتخاب آنها مناسب‌تر است.

۱۰۵) منم پور آن نیکدل آبتین

که بگرفت ضحاک از ایران زمین،

بکشتش به زاری و، من کینه‌جوی

نهادم سوی تختِ ضحاک روی

(مل/۱/۵۱/۳۷۷ و ۳۷۸) (مس/۱/۶۹/۳۲۳ و ۳۲۴)

(خ/۱/۷۶/۳۴۱ و ۳۴۲)

مصراع اول بیت نخست همانند ضبط نسخه «ق» است. در نسخه‌های (و - ۴)، «نیکمرد» و در دیگر نسخه‌ها و هر سه چاپ «نیک‌بخت» آمده است. با اینکه «نیکدل» تنها در یک نسخه معتبر آمده است ولی همین درست می‌نماید. نیک‌بختی کسی که به زاری کشته شده است در چیست؟ متأسفانه بنداری این بیت را ترجمه نکرده است تا بدانیم که او چه کلمه‌ای پیش رو داشته است.

۱۰۶) همان گاو برمایه کهم دایه بود

ز پیکر تنش همچو پیرایه بود

ز خون چنان بی‌زبان چارپای

چه آید بر آن مرد ناپاک رای

(مل/۱/۵۱/۳۷۹ و ۳۸۰) (مس/۱/۶۹/۳۲۵ و ۳۲۶)

(خ/۱/۷۶/۳۴۳ و ۳۴۴)

روشن است که «پیکر» در بیت نخست به معنای «نقش» است. مصراع دوم بیت دوم براساس نسخه‌های (ف - ق - ب - ۶) و چاپ خالقی است (در «ب» و «۶»، «بدان» به جای «بر آن» آمده است). در دیگر نسخه‌ها مصراع چنین است:

چه آمد بر آن مرد ناپاک رای

ل - س - لن - ق - ۲ - پ - و - آ - ل - ۲ - مس

چه آید بدان

چه آمد مر آن

انتخاب «مل» معنی درستی ندارد. شاید اشتباه چاپی باشد، زیرا با نسخه اساس کار او هم یکسان

نیست. انتخاب چاپ مسکو و ضبط بسیاری از نسخه‌ها نیز بی‌اشکال نیست. هنوز چیزی بر سر ضحاک نیامده است. مگر ماضی را در جای مضارع محقق الوقوع بدانیم که در این صورت معمولاً قید «چه» همراه چنین فعلی نمی‌آید.

علی‌یف و عثمانوف نیز در مصراع اول «بی‌زبان چارپای» آورده‌اند که درست نمی‌نماید. امروزه هم «حیوان بی‌زبان» اصطلاحی رایج است. نمی‌دانم چرا چنین تغییری قایل شده‌اند. به هر صورت تنها انتخاب خالقی درست است.

۱۰۷) همی جفت‌مان خواند و جفت‌مار

چگونه توان بودن ای شهریار؟

(مل/۱/۵۱/۳۸۷) (مس/۱/۷۰/۳۳۳) (خ/۱/۷۷/۳۵۱)

مصراع نخست براساس نسخه‌های (ف - و - آ) و چاپ خالقی است (جز اینکه در نسخه آکسفورد «همان» به جای «همی» آمده است. در دیگر نسخه‌ها و چاپها چنین است:

همی جفتمان خواند او، جفت‌مار ل - ۴ - ۶ - مس

... .. خواند، با

همی خفتن و خاست با

س - لن - ق - ۲ - پ - ل - ۲ - مل

همی خوردن و خفت با

در متن‌های کهن، گاهی «واو» عطف را به صورت «او» می‌نوشته‌اند تا «و» تلفظ نشود، مانند تفسیر «شنقشی» که اکنون در دست است. دور از ذهن نیست که «او» در نسخه «ل» از این دست «و» باشد. «خفتن و خاست» که در بسیاری نسخه‌ها آمده یقیناً غلط است؛ نخست اینکه اشاره به همبستری در چنان موقعیتی درست نیست و دیگر اینکه در شاهنامه «خفت و خیز» بدین معنی است که چند بار به کار رفته است.

ضبط نسخه «لی» هم احتیاج به بحث ندارد. «مل» در مصراع دوم «بودن» را به «بردن» بدل کرده است که دلیل آن روشن نیست. انتخاب خالقی براساس سه نسخه یاد شده درست‌تر است و از نظر روانی شعر بر ضبط نسخه‌های «ل» و «ق» برتری دارد.

که گر چرخ دادم دهم از فراز،

ببزم پی ازدهما را ز خاک

بشویم جهان را ز ناپاکه پاک

(مل/۱/۵۱/۳۸۸ و ۳۸۹) (مس/۱/۷۰/۳۳۴ و ۳۳۵)

(خ/۱/۷۷/۳۵۲ و ۳۵۳)

مصراع دوم بیت نخست براساس نسخه‌های (ل-س-لن-ق-ق-لی-پ-ل-آ-ب) و چاپهای مل و مسکو می‌باشد. در نسخه‌های (ف-و-آ-۴-۶) و چاپ خالقی مصراع چنین است:

که گر با بلا چرخ را نیست راز

هر دو وجه اصیل می‌نماید، چه بسا که ضبط نسخه «ف» و ... نیز از زیر قلم فردوسی به درآمده باشد. ولی روال سخن فریدون مخالف خوانی «چرخ» را برنمی‌تابد. بیت بعدی بهترین دلیل برای پذیرفتن وجه مثبت است. بهتر است هر سه مصراع در این دو بیت وحدت مضمون داشته باشند. این وحدت با وجه مضبوط در اکثر نسخه‌ها حاصل می‌شود. بسیار محتمل است که خود فردوسی مصراع را تغییر داده باشد تا یکنواختی بیان حاصل شود. درخور یادآوری است که «راز داشتن» در انتخاب خالقی به معنای «سر و سِر داشتن» امروزی است.

۱۰۹ بگفتند کاه سوی هندوستان

بشد تا گند بند جادوستان

(مل/۱/۵۱/۳۹۲) (مس/۱/۷۰/۳۳۸)

(خ/۱/۷۷/۳۵۶)

در این بیت سخن بر سر «بند» یا «پند» یا «هند» در مصراع دوم است. در نسخه «ف»، «پند» آمده است و در نسخه «و» و نیز براساس نوشته آقای خالقی در نسخه «۴»، «هند» ضبط شده است، ولی دیگر نسخه‌ها و دو چاپ مل و مسکو «بند» دارند.

آقای خالقی «هند» را انتخاب کرده‌اند و در مقاله «چهل و یک نکته در ابیات شاهنامه» مندرج در «نامواره دکتر محمود افشار، ج ۳» نوشته‌اند: "در لت دوم «بند» گشته «هند» است. " یعنی که ضحاک رفته است تا هندوستان را هم «جادوستان» بکند. هندوستان خود «جادوستان» نامیده می‌شده.

برخی مردم آن سرزمین «دیویستا» بوده‌اند و این دو نام در اسطوره ایرانی و سپس در ادبیات فارسی پیشینه‌ای کهن دارد. بنابراین در این بیت «جادوستان» نام دیگر «هندوستان» است. در لغتنامه هم بدین موضوع و همین بیت اشاره رفته است.

«بند» به معنی «فقل» نیز در ادب فارسی بویژه در شاهنامه به کار رفته است. هندوستان جایی بوده که به واسطه موانع طبیعی چون کوه‌های سربلند مرزی و رودخانه‌های پرآب، از دسترس دشمن دور می‌مانده و تسخیر آن شکستن «بندی» بزرگ به حساب می‌آمده است. از سوی دیگر «بند» به معنای «حیله و ترفند» نیز می‌تواند باشد و «بند جادو» اصطلاحی است که به کار می‌رفته است و می‌رود.

اشکال دیگر در چاپ خالقی این است که «گند» را از مصدر «کردن» دانسته‌اند. در نسخه فلورانس «ضمه» آنرا آشکارا گذاشته است تا خواننده کلمه را به گونه‌ای دیگر نخواند. به نظر مسئله اساسی این بیت در همین نکته است. من آنرا «گند» از مصدر «کندن» به معنای «خراب کردن و ویران کردن» می‌دانم. (فرهنگ معین و لغتنامه)

اگر آنرا «گند» بخوانیم دیگر «هند» نادرست و همان «بند» که در بسیاری نسخه‌ها آمده درست است. در این بیت می‌خواهد بگوید که او (ضحاک) به سوی هندوستان رفت تا قفل دسترس بدان سرزمین را بشکند. (و یا بند جادوی آن سرزمین را از میان بردارد).

روشن است که «بند» با اضافه شدن به «جادوستان» خوانده می‌شود. گمان می‌رود که کاتب نسخه فلورانس مصراع را چنین خوانده باشد: «بشد، تا گند پند جادوستان». و «پند» را به معنای «عبرت» و «موجب عبرت» تصور کرده باشد، یعنی که ضحاک به هندوستان رفت تا در آنجا چنان کاری کند که موجب عبرت دیگران شود. این معنی بسیار دور از ذهن است.

